

## سعدی غزل‌سرایی حکایت‌پرداز

عبدالعلی دستغیب

زندگانی سعدی و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان ما در مه غلیظی از ابهام پوشانده شده است و درواقع ما آگاهی‌های دقیقی درباره رویدادهای زندگانی فردوسی، سعدی یا حافظ نداریم. آنچه این شاعران درباره خویش گفته‌اند نیز بر ابهام مطالب افزوده است، در مثل سعدی در بوستان سخن از سفر خود به هند و سومنات و شکستن بتخانه عظیم این شهر می‌کند و تذکره‌نویسان نیز به مدد تخیل خود شاخ و برگ‌های فراوانی بر آن افزوده و عمل سعدی را خوب یا بد شمرده‌اند، اما مطالعه حکایت نشان می‌دهد که این قصه «از جمله حکایت‌هایی به نظر می‌آید که او در مقام تمثیل و برای بیان نکته‌های اخلاقی ساخته و پرداخته باشد، نه از باب آوردن واقعیت‌های تاریخی و استناد به این گونه سخنان جز آن که مایه سرگردانی و گمراهی پژوهشگران در تعیین تاریخ زندگانی سعدی باشد، نتیجه‌ای دیگر ندارد»<sup>۱</sup>.

کتابی درباره سعدی نوشته شده است که قصد نویسنده آن در ظاهر این بوده که برخی از ابهام‌های زندگانی و سفرها و ایام صباوت و پیری و تحصیل غزل‌سرایی شیراز

را روشن کند و مطالبی را که تذکره‌نویسان و پژوهشگران ادبی در این زمینه نوشته‌اند به محک نقد بزنند. تلاش نویسنده کتاب تا آن جا که به موضوع اصلی پژوهش خود وفادار می‌ماند، محققانه است، ولی او در برخی جاها از مرز پژوهش اصلی منحرف می‌شود و به قضاوت ارزشی می‌پردازد. در این زمینه وی به همان خطاهایی مبتلا می‌شود که پژوهشگران دیگر دچار شده‌اند، بدین معنا که از چارچوب قضاوت ادبی فراتر می‌رود و به قضاوت اخلاقی و ایدئولوژیک می‌پردازد و به سخن ساده اجر خود را ضایع می‌کند.

چکیده سخن نویسنده کتاب مگر این پنج روزه... (سعدی آخرالزمان) از ناصر پورپیرار، تهران، ۱۳۷۶ این است: «مسئول اغتشاش پر دامنه [زندگینامه سعدی] خود اوست که در آثارش خود را در کنار شخصیت‌هایی قرار داده که بیش از یک قرن از هم دور بوده‌اند و سرزمین‌هایی را پیموده که شش هزار کیلومتر فاصله بین آنهاست و شیفتگان وی ناگزیر برای اثبات صحت ادعای سعدی شگردهای متفاوتی به کار برده‌اند که یکی هم تغییر دادن سال تولد سعدی است. آن که می‌خواهد او را قادر سازد تا با عبدالقادر گیلانی به حج رود، تکلیفش با عمر شیخ جدای آن کسی است که این دیدار را قبول ندارد. آن کسی که او را بر سر درس ابوالفرج بن جوزی بزرگ و صاحب المنتظم می‌نشانند، سن سعدی را سی سال بلندتر از آن دیگری آرزو می‌کند که به نوه ابوالفرج بزرگ، محتسب بغداد قناعت می‌کند». (مگر این پنج روزه، ص ۱۵)

اختلاف نظر پژوهندگان بر سر تاریخ زاده شدن و درگذشت سعدی و ایام تحصیل و سفرهای او مجالی به دست نویسنده مگر این پنج روزه داده است تا همه سفرهای سعدی و آموخته‌ها و برخی از وقایعی که در گلستان و بوستان و قصاد وی آمده، انکار کند و به این باور برسد که سعدی از شیراز خارج نشده و هر آنچه را که گفته است، زاده پندار اوست و این خیال‌پردازی‌ها را نیز به منظور خاصی بر صفحه کاغذ ریخته است تا «از فصاحت خود پرده‌ای بسازد بر فصاحت ایامی که پیش از شیخ شدن تلف کرده بود».

(همان، ص ۱۳)

بخش نخست سخنان نویسنده درباره مغشوش بودن آگاهی‌های «تاریخی» درباره زندگانی شاعر شیرازدرست است و دیگران نیز در این زمینه سخنانی گفته و مطالبی نوشته‌اند و می‌نویسند، اما جزء دوم بیان او که نیت باطنی وی را آشکار می‌سازد - نه درست است نه منصفانه و نه پژوهشگرانه و حاکی از آن است که داوری کننده اسیر همان خرافه‌ها و باورهایی است که فروغی و دکتر صفا و عبدالعظیم قریب دچارش بوده‌اند. دکتر صفا، در مثل نوشته است:

«سعدی گوینده‌ای است که زبان فصیح و بیان معجزه‌آسای خود را تنها وقف مدح یا بیان احساسات عاشقانه و امثال این مطالب نکرد، بلکه بیشتر آن را به خدمت ابناء نوع گماشت و در راه سعادت آدمیزادگان و موعظه آنان و به خصوص راهنمایی گمراهان به راه راست به کار برد» (تاریخ ادبیات، ص ۶۱).

و نویسنده مگر این پنج روزه به سوی دیگر افراط می‌رود و از ایام جوانی سعدی و «فضاحت» آن دم می‌زند.

این داوری که مواعظ سعدی برتر از حکایات و غزل‌های اوست و مراد شاعر «رهایی گمراهان» بوده، اعتباری ندارد. هنر سعدی در غزل‌سرایی و حکایت‌پردازی است، نه در موعظه گفتن که کار واعظ است، نه شاعر. به این دلیل که اگر فقط قصاید و مواعظ شاعر ماباقی مانده بود و سخنان دلنشین و طیبیت‌آمیز و غزل‌های شورانگیز وی از دست رفته بود، بدون تردید هیچ‌کس آثار او را نمی‌خواند. داوری کننده، هنر اصلی سعدی را نادیده گرفته و شاعر را بر مسند «واعظ» نشانده تا آن چیزهایی را که بوی اعتراض و انتقاد اجتماعی می‌دهد و شوری در دل می‌افکند و نیروی خیال را در کار می‌آورد و به قسمی شخصیت فرد را از تقید درچارچوب تفکر رسمی رهایی می‌بخشد، از پیکره آثار شاعر بزداید. البته در جای جای آثار شاعر ما، مواعظ و نصایح خودنمایی می‌کند و نیز اشعار مستقلی در این زمینه سروده است، اما این مواعظ و نصایح برخلاف تصور دکتر صفا، نقطه‌های ضعف هنر شاعری (پوئتیک) اوست و نیروی تخیل در آنها دیده نمی‌شود

یابسیار کم است. سعدی در حوزه غزل شاعر است و شاعر استاد است و مواعظ و نصایح او ربطی به شعر ندارد و همان‌طور که خود نیز گفته است نصیحت به گوش عاشق فرو نمی‌رود:

بی‌دل گمان مبر که نصیحت کند قبول      من گوش استماع ندارم لمن یقول  
تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق      جایی دلم برفت که حیران شود عقول  
(کلیات، ۵۳۹)

یا:

من از کجا و نصیحت کنان بیهده گوی؟      حکیم را نرسد کدخدایی به‌لؤل  
(همان، ۵۴۰)

و نیز آن کسی که از «فضاحت» ایام جوانی سعدی سخن می‌راند، باید روشن کند که مرادش از آوردن این‌واژه درباره آن غزل‌سرایی بزرگ چه بوده است؟ لابد می‌گوید عشق و عاشقی و شاهد بازی و مقارنات این‌ها سبب فضاحت است. می‌توان در پاسخ گفت: «آن کس که گناه نکرده سنگ بیان‌دازد» (انجیل)، تا ببینیم چند تن سنگ بر کف باقی می‌مانند؟ در برابر ما شاعری قرار دارد که خود را استاد عشق و عاشقی و سالار غزل‌پردازی می‌داند و به هنر خود می‌نازد:

که سعدی راه و رسم عشقبازی      چنان دانند که در بغداد تازی  
دل‌رامی که داری دل در او بندد      دگر چشم از همه عالم فرو بند  
اگر مجنون لیلی زنده گشتی      حدیث عشق از این دفتر نبشتی  
(کلیات، ۱۴۶)

آن وقت یکی می‌آید و منکر هنر اصلی شاعر می‌شود و دیگری آن را «رسوایی» می‌نامد. اتفاقاً هیچ یک از این داوری‌کنندگان، سخنی نو نیاورده‌اند و خامی و تعصب هم اختراع امروزیان نیست و پیشینه دراز دارد. در سراسر اعصار تاریخ سرشت را خوار و دلبستگی‌های بشری را نکوهیده می‌شمردند. انسان می‌بایستی سختی و رنج می‌کشید و

دست از جهان می‌شست و دور عشق و عاشقی را خط می‌کشید. به گفته نیچه پیشداوری رایج این بود که هر چیزی که مطلقاً خوب است متضادی دارد که مطلقاً بد است. باوری از این دست حاوی این نکته نیز بود که آمیختگی «خوب» و هر گونه آمیزش آن با «بد»، آن را تباه و آلوده می‌کند. این پیشداوری در نسبت با کاربرد واژگان نیک و بد، واجد همبستگی متافیزیکی‌اش با این نظر است که در طبیعت، ردیفی از متضادها وجود دارد، به این متضادها گاهی در مقام «حوزه‌های متضاد بودن» اشاره می‌کردند و نمونه‌هایی از آنها چنین است: حقیقت و مجاز، بی‌نظر و سود شخصی، شیء فی‌نفسه و جهان نموده‌ها، صورت و ماده، کلی و جزئی، روان و تن، اندیشه و جسم و... به طور عمده فیلسوفان (و جوامع) به ارزشی مثبت می‌چسبیدند و در سر لوحه این ارزش‌ها متضاد و ردیف‌های ارزشی مثبت، «نیک» قرار داشت و در سوی دیگر ارزش منفی که «بد» نامیده می‌شد و به این نتیجه می‌رسید که هیچ چیز نمی‌تواند از متضادش پدید آید. حقیقت در مثل هرگز نمی‌توانست از مجاز و روان از تن پدید آید.

نیچه می‌گوید: تکامل هنر نتیجه کنش مداوم دو جانبه بین دو عنصر ستیزنده زندگی خلاق بشری، یعنی دو عنصر آپولونی (نظم، خرد، آرامش) و دیونیسوسی (بی‌نظمی، شورانگیزی، سرمستی و دیوانگی) است. هر هنرمندی بر آن است که این حالات را در واسطه‌ای هنری نمایش دهد. در مثل شاعرانی که سازندگان تراژدی یونانی بودند، آن عناصر را در هنر خود به هم آمیختند.

البته مراد ما در این جا تصدیق کامل گفته‌های نیچه نیست، اما قضاوت درباره هنر نیز بدون کمک گرفتن از نظریه‌های نیچه - که آزمون‌های روان‌کاوی آنها را پذیرفته است - ناممکن است. درون شاعر را طوفانی به هم می‌ریزد و آن گاه که شاعر از عمق دریای شوریدگی به در می‌آید، با اراده‌ای نیرومند آشفستگی را به نظم و سرمستی را به صورت شعر و شکل بندی‌های هنری در می‌آورد. در این ساحت هنجارهای مصلحت‌اندیشانه راه ندارند و اگر شاعری خود و هنر خود را از عنصر سرمستی محروم کند، به صورت ناظم

درمی‌آید. کسی که طالب مواعظ و جویای دوری از مضامین اشعار عاشقانه سعدی است، بهتر است اخلاق ناصری را بخواند شعر سعدی و حافظ را؛ به گفته حافظ:

گر چه بد نامی است نزد عاقلان ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را  
یکی از هنرهای سعدی آن است که انسان‌ها را همان طور که هستند، می‌بیند و  
می‌شناسد و در شرایط متفاوت به روی صحنه می‌آورد و از آن جا که تجربه‌های بسیار  
اندوخته و نسبت اخلاق را باور دارد، لغزش‌های انسانی را نشان می‌دهد و هدف وی آن  
است که جمودها و جزمیت‌ها را نرم کند و راه را برای مدارای بشری هموار سازد. او  
خود در بیان معایب و لغزش‌های خویش خلوصی شگرف نشان می‌دهد و در بند طعنه و  
شمت‌ت دیگران نیست، زیرا که پذیرفته است انسان جایز الخطاست، همه حمّال عیب  
خویشند و بهتر آن است که طعنه بر عیب دیگران نزنند.

البته در این زمینه می‌توان به قضاوت منطقی و اخلاقی نشست و در رد یا قبول سخن  
شاعر شیراز به استدلال پرداخت، اما شرط عمده آن، این است که قضاوت کننده از «مسند  
عالی جاهی» بر این واقعیت‌ها نظر نکند و خود را تافته جدا بافته و سراسر حسن نشمارد.  
از این گذشته سعدی درباره ایام صباوت خود و حتی مراحل بعدی زندگانی خویش هیچ  
پرده پوشی ندارد و برخی از آن مسایل - از جمله عشق و عاشقی‌های خود را - نه عیب  
بلکه حسن می‌شمارد:

نام سعدی همه جا رفت به شاهد بازی و این نه عیب است که در ملت ما تحسین است  
حال معلوم نیست که چرا دکتر صفا باور دارد که سعدی بیشتر اشعار خود را وقف  
وصف هنجارهای اخلاقی کرده است و نویسنده مگر این پنج روزه ایام عشق و رزی‌های  
شاعر شیراز را از جمله فصاحت‌ها به‌شمار آورده است؟ این قسم داورى‌ها منحصرأ  
معلول شناختن شعر نیست، بلکه حاکی از اغراض ویژه نیز هست که در آثار بزرگان هنر  
می‌گردند و بسیار می‌گردند تا مزایایی یا عیوبی برای هنرمند بیابند که وی بی‌خبر از

آنهاست. اگر جز این بود، دیگر آن شخص، هنرمند نبود، گرچه می‌توانست واعظ یا ناصح یا عالم اخلاق و چیزهایی از این قبیل باشد، اما هنرمند بی‌توجه به این حرف‌ها می‌سراید: بر من که صبوحی زده‌ام خرقة حرام است ای مجلسیان راه خرابات کدام است؟ با محتسب شهر بگوئید که زنهار در مجلس ما سنگ مینداز که جام است دردا که بپختیم در این سوز نهانی و آن‌را که خیر از آتش ما نیست که خام است (کلیات، ۴۴۰)

کسانی که درباره هنر قضاوت اخلاقی می‌کنند (آن هم اخلاق بنیاد شده بر هنجارهای موروثی و محلی) سخنی کهنه را تکرار می‌کنند. افلاطون قرن‌ها پیش و تولستوی در قرن پیش، هومر و هزیود را از «شهرزیبای» خود تبعید کردند و حکم به سوختن آثار بتهوون و واگنر و شکسپیر دادند، اما آن آثاری که ایشان نمی‌پسندیدند و نکوهیده می‌شمردند، روز به روز جلا و رونق بیشتری یافته است و مساعی افلاطون و تولستوی - که خود فیلسوف و هنرمند بزرگ بودند - سخت بی‌حاصل افتاد. جمع هنر و هنجارهای مرسوم و قواعد اخلاقی به صورتی که افلاطون و تولستوی می‌گفتند، ممکن نیست، زیرا حضور یکی به منزله غیاب دیگری است. هر گاه کسی که با باور متکی به قواعد، به سراغ هنر برود آن هنر همچون گلی است که در دست Zibel (از شخصیت‌های درام فاوست گوته) خشکید. باور و هنجار اخلاقی و تفکر باید به صورت اندیشه خلاقانه شاعر و نویسنده درآید و تبدیل به احساس و عاطفه شود تا در روح خواننده و شنونده تأثیر گذارد. جز در این صورت هنر هنرمند سخت تباه می‌گردد. وقتی که مساعی بزرگانی مانند افلاطون در وابسته کردن هنر، بدین گونه به جایی نرسید، روشن است که وضع و پایگاه کسانی مانند نویسنده مگر این پنج روزه چه خواهد بود.

پس بهتر آن است که واقع بین باشیم و به جای این که بر کرسی فضل و ادب جلوس کنیم، محتویات دانستگی خود را پالوده سازیم و «چشم‌ها را بشوئیم» تا «از باغ هنر نسیمی به دماغ ما بخورد و آن را تازه‌سازد».

نویسنده کتاب مگر این پنج روزه به اتکاء مطالب تذکره‌نویسان و تاریخ‌های ادبی و آراء سعید نفیسی، محمد قزوینی، دکتر صفا، بدیع الزمان فروزانفر، آنه ماریا شیمیل، ریپکا و دیگران در بیشتر صفحه‌های کتاب خود به وصف مغشوش بودن زندگینامه سعدی و شرح سفرهای او می‌پردازد و در پایان بحث می‌گوید که شاعر ما از شیراز بیرون نرفته و مناظر و رویدادهایی را که وصف می‌کند، ندیده و فقط از شنیده‌های خود سخن گفته است. اتفاقاً براهین این داوری را در دو کتاب بوستان و گلستان خود شاعر می‌توان یافت که بسیاری از گزاره‌های خود را با واژه «شنیدم» آغاز کرده است. اینک چند مصرع از کتاب بوستان را به عنوان نمونه می‌آوریم:

- شنیدم که دارای فرخ تبار (۲۲۲)

- شنیدم که بگریست سلطان روم (۲۲۵)

- شنیدم که در مرزی از باختر (۲۳۰)

- شنیدم که در مصر میری جلیل (۲۳۶)

- شنیدم که از پادشاهان غور (۲۳۹)

- شنیدم که از نیکمردی فقیر (۲۴۴)

و از این نمونه در هر دو کتاب یاد شده فراوان است.

یان ریپکا می‌نویسد: «متأسفانه هیچ گونه آگاهی از معاصران سعدی در دست نیست و در نخستین مرحله فقط سنجش متن نوشته‌های خود سعدی - که عنوان آنها بسیار تحریف شده - امکان‌پذیر است... تصویر واقعی او را نمی‌توان با واقعیت محدود تراجم احوال موجود وی ترسیم کرد. حتی بر گفته‌های خود سعدی نیز اعتباری نیست و این گفته‌ها را نمی‌توان لفظ به لفظ پذیرفت و این مسئله بازسازی زندگینامه او را از لابه‌لای داستان‌های خودش که برای سرگرمی یا تعلیم روایت کرده است، مشکل می‌سازد».<sup>۲</sup>

بعضی از پژوهشگران باور دارند که آن چه شاعر گفته، درست است و حکایات او منحصرأ تمثیلی نیست، بلکه واقعیت دارد و از احوال زندگانی او خبر می‌دهد:



«چند بار به مکه رفته و مصر و دیار مغرب را دیده است. با روی کار آمدن ابوبکر سعد بن زنگی ششمین اتابک فارس و آسایش خطه فارس، از راه شام و آسیای کوچک و بیلقان به شیراز بر می‌گردد... محتمل است سفری به بلخ و بامیان و مولتان و گجرات و سومنات کرده باشد... وقایع این سفرها ساخته طبع خلاق او نیست، چنان چه بعضی پنداشته‌اند، زیرا پذیرفتن چنین عقیده‌ای با مقام تقدس و امانت این مرد بزرگوار به‌هیچ وجه مناسب نیست»<sup>۴</sup>.

اما دیگری باور دارد که «خود سعدی نیز در گمراه ساختن مردم درباره خود کوشیده، زیرا برای پروراندن نکات حکمی و اخلاقی که در خاطر گرفته، حکایاتی ساخته و وقایعی نقل کرده و شخص خود را در آن وقایع دخیل نموده و از این حکایات فقط تمثیل در نظر داشته است»<sup>۵</sup>.

موضوع دیگر موضوع سن سعدی است. بعضی گفته‌اند که وی یک صد و بیست سال زندگانی کرده است و بعضی دیگر می‌گویند در زمان درگذشت، هشتاد و پنج ساله بوده. «سعدی به تقریب در حدود سال ۶۰۶ هجری به دنیا آمده و در سال ۶۹۰ درگذشته و این تاریخ بر حسب منابع نزدیک به دوران سعدی اعتبار بیشتری دارد. خانواده او «عالمان دین» بودند و او از کودکی از پرورش پدر بهره برد. پدرش ملازم اتابک سعدبن زنگی بود و به علوم شرعی اشتغال داشت و چون در کودکی یتیم شد، به ظاهر در سایه پرورش نیای مادری خود قرار گرفت و مقدمات علوم و دانش‌های ادبی را در شیراز آموخت و سپس برای اتمام آموزش به بغداد رفت. این سفر به احتمال در حدود ۶۲۰ یا ۶۲۱ هـ.ق. روی داد زیرا خود اشارت دارد به زمان خارج شدن خود از فارس در زمانی که جهان چون موی زنگی در هم افتاده بود:

برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم جهان در هم افتاده چون موی زنگی  
و این زمانی بود که سلطان غیاث الدین پیر شاه پسر محمد خوارزمشاه به شیراز حمله کرده و اتابک سعدبن زنگی به قلعه استخر پناه برده بود... سعدی در مدرسه نظامیه

بغداد به تحصیل پرداخت و شاگرد جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ملقب به محتسب نواده ابوالفرج بن جوزی نویسنده کتاب المنتظم [در ۵۹۷ مرده]... شد و نیز به خدمت شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی (۶۳۲ مرده) رسید و از او در طریقت کسب‌فیض کرد. سپس سفرهای طولانی خود را در حجاز، شام و لبنان و روم آغاز کرد و در حدود ۶۵۵ به شیراز بازگشت و در شمار نزدیکان سعد بن ابی بکر سعد بن زنگی درآمد اما نه به عنوان شاعر دربار. او هم چنین به تبریز رفت و با شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی و برادر وی علاءالدین دیدار کرد. گلستان را در سال ۶۵۶ به سعد بن ابوبکر تقدیم کرد. این اتابک در جوانی در ۶۵۸ در گذشته و فقط دوازده روز عنوان اتابکی داشته است. کلیات او را به احتمال در سال ۷۱۸ یعنی بیست و هفت سال پس از درگذشت سعدی از روی نسخه دست‌نوشته خود سعدی گرد آورده‌اند و سپس علی بن احمد بیستون کلیات شاعر را گرد آورد و مرتب ساخت (در ۷۲۶ و بار دیگر در سال ۷۳۴ که تاریخ تنظیم نهایی کلیات است). شاعر ما در زندگانی خود بسیار مشهور شد (مانند خاقانی، و ظهیر فاریابی) ولی شهرت او از اقران وی افزون‌تر بود، زیرا هیچ یک از آنان در میان فارسی‌شناسان کشورهای متفاوت از آسیای کوچک گرفته تا هندوستان در عهد و زمان خود به مرتبه سعدی نرسیده‌اند»<sup>۱</sup>.

این زندگینامه - که به اختصار آوردیم - پذیرفته بیشتر پژوهشگران ما بوده و هست و اینک نویسنده کتاب مگر این پنج روزه آن را به محک نقد می‌زند و می‌گوید سعدی در نوجوانی در شاعری شهرت قابل‌نداشت و اگر داشت، در مراجع معتبری مانند المعجم شمس قیس رازی، تاریخ جهانگشای جوینی یا جامع‌التواریخ رشید الدین فضل‌الله می‌آمد و این که می‌گویند سعدی به سبب آشفتگی فارس و شیراز در زمان هجوم مغول از فارس بیرون رفته، صحت ندارد، زیرا در آن زمان فارس در امنیت استثنایی به سر می‌برد، گلستان و بوستان در ۶۵۶ و ۶۵۵ تألیف شده و ما اگر قول مدعیان عمر صد و بیست

ساله شاعر را بپذیریم، او باید در زمان تألیف بوستان ۸۵ ساله بوده باشد و این سن مناسبی برای آغاز حیات فرهنگی نیست.

پذیرفتن تاریخ ۶۰۶ یا ۶۱۰ برای تولد شاعر نیز دشوار است. سازندگان این زندگینامه جدید، او را فقط یکبار آن نیز در حوالی همان سال اغتشاش شیراز (۶۲۰ هـ.ق.) که او نوجوانی ۱۲ ساله است، راهی بغداد می‌کنند تا در نظامیه، مستنصریه درس بخواند و در این زندگینامه محلی برای دو سفر سی ساله سعدی باقی نمی‌ماند.

آگاهی‌های ما درباره سعدی از تذکره‌ها آمده و این نیز از گلستان و بوستان اخذ شده، اما اظهارات شاعر به نظر ریپکا روی هم رفته جدی و در خور اعتماد نیست. در مثل قبول سال ۵۸۰ به عنوان تاریخ تولد شاعر، دشواری‌های فراوان به بار می‌آورد. این فرضیه ناشی از اشتباه شناسایی یکی از معلمان سعدی است و این موضوع با داستان مشهور گلستان درباره رسیدن او به کاشغر که خود گفته: «در سالی که سلطان محمدخوارزمشاه با ختا (قره ختایی) صلح کرد یعنی سال ۶۰۶ پیوستگی دارد. در واقع داستان مباحثه شاعر با سپردن مدرسه کاشغر... را باید رد کرد زیرا در هنگام معاهده صلح یاد شده - که نکته اصلی داستان است - او هنوز به دنیا نیامده بود».<sup>۷</sup>

هزلیات سعدی نیز موضوع نقد نویسنده کتاب مگر این پنج روزه قرار گرفته. فروغی هزلیات و خبیثات را در چاپ خود نیاورده. هزلیات سه مجلس به نثر است و مشتمل بر مطالبی ناپسند و رکیک که حکایت‌هایی به نام المضاحک به آن افزوده شده. نمونه‌ای از آن (المضاحک) در نسخه‌های قدیم نیست، اما در نسخه پاریس که در ۷۶۷ هـ.ق. کتابت شده آمده. خبیثات، حکایت‌ها و قطعه‌هایی است منظوم که هر چند زندگی دارد، ولی ظاهراً به قلم خود شاعر است و در نسخه‌های قدیم نیز وجود دارد و به هر حال فروغی چاپ آنها را شایسته ندانسته است. (کلیات، ۶۴۴ و ۶۵۵)

همین جا این را باید گفت که کار فروغی در خودداری از چاپ کتاب‌های یاد شده از خود حکایات و قطعه‌های «زنده» شاعر، زنده‌تر و خیانت در امانت است. او می‌پذیرد که

هزلیات و خبیثات در نسخه‌های قدیم آمده و به احتمال زیاد به قلم خود شاعر است، پس دلیل کنار گذاشتن آنها چه بوده است؟ آیا دلش به حال‌شاعر سوخته یا خواسته است جانب اخلاق را بگیرد و در این صورت می‌بایست خود را از کار «شاق» تصحیح و چاپ کلیات شاعر ما معاف دارد و کتاب اخلاق بنویسد.

افزون بر این اگر کسی بخواهد از دیدگاه رسم‌های اخلاقی، آثار هنری را نقد کند، نخست باید پارسایی و صلاح کار خود را پیشاپیش به اثبات رسانده باشد و متأسفانه پیشینه اخلاقی و سیاسی خود فروغی به‌واژگان امروزیان زیر پرسش قرار گرفته است. ما در این جا از کردار سیاسی او حرف نمی‌زنیم اما از اشاره به نوشته‌های او خودداری نمی‌توانیم کرد. کتاب سیر حکمت در اروپا او ترجمه آزاد و در واقع سرقتی ادبی است در حالی که او خود را نویسنده آن شناسانده است.

ما نمی‌گوییم آثار سعدی را نمی‌توان نقد کرد، که البته می‌توان، ولی باید محیط زندگانی و زمان نگارش‌شاعر و نویسنده و آثارش را در نظر گرفت. در مثل، سعدی شاه را چوپان و مردم را رعیت نامیده. امروز نظام‌سلطنتی در بیشتر جاهای جهان از عرصه سیاست بیرون رفته ولی در زمان سعدی و حافظ چنین نبوده است. پس نمی‌توان سعدی را شماتت کرد که چرا به شاه خطاب می‌کند و از او «وظیفه» می‌طلبد. هر چند کمترشاعری مانند او به شاه مقتدر زمان خود این گونه عتاب و خطاب کرده و او را به رعایت دادگری ملزم ساخته است. هزلیات و مطایبات سعدی نیز جای خود را دارد و قدرت مطایبه‌گویی و انتقادی او را می‌رساند و اگر حکم به انتقاد از آن داده شود باید در چارچوب ساختار ادبی باشد.

ناقد سعدی، گویی نمی‌داند که اگر قرار بر بد شمردن این قبیل آثار باشد، باید بخش‌هایی از مثنوی مولوی و کلیات عبید زاکانی، ایلید و اودیسه هومر، میهمانی افلاطون، سفرنامه گالیور سولیف، رمان‌های داستایفسکی و تولستوی و مرگ در ونیز توماس مان و سرخ و سیاه استاندال را حذف کرد یا به کلی دورانداخت، اما سعدی از

پیش، از وجود این قبیل «پارسایان» به خوبی خبر داشته و برای تنبه ایشان حکایاتی از این دست پرداخته است:

«یکی بر سر راه خفته بود و زمام اختیار از دست رفته. عابدی بر وی گذر کرد و در آن حالت مستقیح او نظر کرد. جوان از خواب مستی سر بر آورد و گفت: ادا مروا باللغو مروا کراماً.

اگر من ناجوانمردم به کردار تو بر من چو جوانمردان گذر کن  
(کلیات، ۹۳)

آن عابد که پیشینه نیکویی داشت قرارداد نفت نبسته بود و مملکت را به اجانب فروخته بود، فقط نظری شماتت‌آمیز بر جوان حکایت می‌افکند و چنان سخنی می‌شنود، اما اگر اینان بر آن جوان طعنه می‌زدند و باتکیه بر آن پارسایی که نداشتند، جوان را می‌نکوهند، یا به صورتی دیگر اساساً منکر وجودش می‌شدند، چه می‌شنیدند؟

ریپکا پذیرفته است که هزلیات سعدی مجموعه‌ای از اشعار یکنواخت و بدون هنری است که سعدی از روی مصلحت سروده و خود نیز در مقدمه‌اش از کار پوزش طلبیده است و نیز می‌گوید خبیثات شامل مطالب خلاف ادب و نزاکتی است در زمینه شاهد بازی و گویا شاعر تنها به منظور پاسخ‌گویی به درخواست‌های دوستداران عالی مقامش آنها را سروده باشد و هم چنین بعید نیست که این اشعار همه جعلی باشند.

نویسنده مگر این پنج روزه از ریپکا و صفا و دیگران فراتر می‌رود و نخست سخن آنه ماریاشیمیل را رد می‌کند. شیمیل گفته است: «این نوع شعر در ایران آن عهد کاملاً رایج بوده حتی مولوی نیز با اقتباس برخی از تمثیل‌های سنایی و ابداع حکایت‌های جدید گاه به گاه راوی داستان‌های رکیک و زنده‌ای می‌شود».<sup>۱</sup>

«اتفاقاً مجالس هزل و خبیثات سعدی فاقد ظرافت، طهارت و گزندگی نظایر آن است که در مثل در آثار عبیدو حتی سوزنی سمرقندی شاهدیم... و به رغم نظر دکتر خزائلی، شاعر در بخش هزلیات و... نه فقط با انحراف جنسی و ناشایسته کاری رندان و قلندران

به مبارزه برنخاسته، بل خود به ناشایسته‌ترین صورت و با اشاره‌ای ناخوشایند به پیامبر باستانی ایران (زرتشت) ناشایسته کاری‌ها را توصیه کرده: زر به امرد کس دهد به گزاف...» (مگر این پنج روزه، ۴۰).

سپس می‌گوید که هزلیات و خبیثات مربوط به دوره شباب سعدی است و این آثار به راستی سبک و بی‌مقدار و در مواردی حتی مهوع است. در حالی که سعدی بوستان و گلستانی چنان فهیم و بلیغ و غزلیاتی چنان لطیف در بلوغ فکری و پس از ندامت از اعمال عهد شباب فراهم آورده پس ساحت شیخ در سنین پختگی از بیان مطالب خفیف هزلیات به این داوری دور بوده است. (همان، ص ۴۱).

این داوری سنجیده نیست و تیر انتقادی که نویسنده به سوی صفا و خزائلی پرتاب می‌کند به سوی خودش بر می‌گردد، زیرا گلستان و بوستان و غزلیات - که گفته‌اند محصول دوره شیخی و پارسایی شاعراست - از هزلیات سعدی خالی نمانده است و خوب بود که نقاد باب پنجم گلستان را می‌خواند و در غزلیات شاعر خوب می‌نگریست تا ناقض خود را دریابد. آیا او که ادعای سعدی‌شناسی دارد، این غزل‌های شاعر راننده است؟

ای لعبت خندان لب لعلت که مزیده است؟      وی باغ لطافت به رویت که گزیده است؟  
زیباتر از این صید همه عمر نکرده است      شیرین‌تر از این خربزه هرگز نبریده است  
در دجله که مرغابی از اندیشه نرفتی      کشتی رود اکنون که تتر جسر بریده است  
(کلیات، ۴۳۵)

در این جا جای این پرسش باقی است که چرا فروغی «پارسا» و این «ناقد» خودش ذوق دیر رسیده‌ما، باب پنجم گلستان و غزلیات یاد شده و امثال آن را ممیزی نکرده، یا آنها را بهانه قرار نداده و به شاعر سرکوفت نزده‌اند؟

سپس ناقد به سراغ عربی دانی سعدی می‌رود و خلاصه کلام او این است که عربی دانی سعدی تعریفی نداشته و از گفته دکتر محفوظ شاهد می‌آورد که «مرثیه در خرابی

بغداد» ضعیف است و با استناد به گواهی بعضی دیگر می‌گوید سعدی غور و تسلطی بر زبان عربی نداشته است.

پروفسور احسان عباس با اشاره به نقص و نارسایی برخی جمله‌های عربی سعدی گفته است که «چیره‌دستی او بر زبان فارسی راه را برای قدرت وی در عربی‌پردازی گرفته است و پاره‌ای از گریز گاه‌ها را در برابر وی بسته یا راه را برای او تنگ کرده است، زیرا سعدی پیش از به قالب ریختن اندیشه‌ها آن را به روش فارسی و ترتیبی که با عواطف و توانایی او سازشی بیشتر داشته به تخیل آورده و سپس می‌کوشیده است که آنها را در اسلوب عربی بریزد».<sup>۹</sup>

نویسنده مگر این پنج روزه از این داوری‌ها و نارسایی اشعار عربی شاعر و «تجاوزات نحوی» وی نتیجه می‌گیرد که او عربی نمی‌دانسته و به بغداد نرفته و در بلاد عرب نبوده است. در حالی که آن مقدمه این نتیجه را ثابت نمی‌کند، زیرا احتمال تصحیف و تحریف دست نوشته‌های سعدی را نیز نادیده نباید گرفت. پروفسور احسان عباس این موضوع را تأکید می‌کند و می‌گوید:

«من به تقریب یقین دارم که سعدی گفته است: فان حجاج العین شبه اهل (حجاج، استخوان مدوری است که گرد چشم قرار دارد و موهای ابرو بر آن می‌روید)، گویا یکی از ناسخان معنی کلمه را نفهمیده است... و کلمه «جباه» را جایگزین آن کرده است... اما قضیه دیگری نیز در میان است. به گمان من سعدی صیغه‌های فارسی را به کار می‌برد گو این که معمول نباشد. از جمله در جمله «و ما هنالك مثن حق اثنائه» می‌بینیم که مصدر «اثنی» را بر حسب قیاس به کار می‌برد گر چه در این مورد اسم مصدر «ثناء» مألوف است و نیز بیان او از موضوع صیغه‌های فارسی تجاوز می‌کند و می‌کوشد ترکیب و تعبیر عربی را رام سازد و آن را برای مفاهیمی که در دل نشسته و در فارسی به آسانی ادا می‌شود، موافق و ملایم سازد... در نتیجه این کوشش، ترکیب جمله پیچیده می‌شود و مقصود را جز از راه تاویل نمی‌رساند... و نیز آن چه پیچیدگی موضوع را باز

هم زیادتر می‌کند، پرداختن شاعر است به مقداری صنعت داخلی به ویژه تکیه بر مطابقه و مقابله در تصویر سازی و دستیازی وی در پدید آوردن مفاهیم به قصد ابتکار:

أَكَادُ أَطِيرُ فِي الْجَوِّ اِشْتِيَاقًا      اِذَا مَا اِهْتَزَّ بَانَاتِ الْقَدُودِ  
 هنگامی که سرو اندام زیباییان در اهتزاز می‌آید، نزدیک است از اشتیاق پر بگشایم.

مفهومی زیبا در بیت می‌بینید که تعبیر آن به نثر چنین است: چون سرو اندام به خرام درآمد، بسی نمانده بود که به گونه پرنده‌ای در آیم تا بر آن بنشینم. مفهومی بدین صورت تازه است و به مشارکت دانستگی و خیال در تصویرسازی می‌پردازد، اما با این همه، تعبیر، استقلال بخش و متبلور نیست. به این ترتیب مقدار زیادی از چیره دستی سعدی در شعر عربی مبتنی است بر این بازی دانستگی و تخیلی».<sup>۱۰</sup>

نویسنده مگر این پنج روزه با استناد به گفته دکتر حسین علی محفوظ آورده است که به جز دو یا سه شعر و چند بیت پراکنده، دیگر اشعار عربی سعدی سست و «پایین» (؟)، از جهت لفظ عیناک و از لحاظ بافت‌زبان ناپسندیده است.<sup>۱۱</sup>

دیدیم که نظر پروفیسور احسان عباس و دکتر موید شیرازی، از کارشناسان ادب عرب طور دیگری است و هنرنمایی سعدی را در ادب و زبان عربی تأیید می‌کنند. حتی اگر اثبات شود که شعرهای عربی شاعر ماضعیف است، دلیل این نمی‌شود که وی در بلاد عرب به سر نبرده باشد و در نتیجه مدعای نویسنده مگر این پنج روزه اثبات نمی‌شود.

دیگر مطالب کتاب ناقد درباره روابط سعدی با جوینی‌ها، اتابکان، ابن جوزی و سهروردی (می‌گوید سعدی شاگرد این دو نفر نبوده است) و مقایسه سفرنامه ابن جبیر و کتاب‌های جغرافیا مانند مسالک و ممالک اصطخری با محتویات گلستان و بوستان - گر چه برخی نکته‌های مبهم اشعار و رویدادهای زندگی شاعر را روشن می‌کند - در بیشتر موارد قیاس مع الفارق است، چرا که سعدی نخواست است کتاب تاریخی و جغرافیایی بنویسد. او قصه نوشته است و بر حسب تخیل خود در جزئیات مناظر و مرایای تصرف کرده. گیرم که شام، روم، مصر و بغداد را ندیده باشد، در اهمیت او همین بس که از آن



مناطق - به گفته ناقد ما، ندیده قصه‌های شورانگیز پرداخته است پس تیرهای انتقاد او به آماج نمی‌رسد و اگر در رد و انکار گفته‌های تذکره‌نویسان محق باشد، در نقد سخن سعدی به بیراهه رفته است و هنر شاعر از چهار چوب‌های تحقیقی او فراتر است:  
 هنر به چشم عداوت بزرگ‌تر عیب است      گل‌است سعدی و در چشم دشمنان خوار است

#### پی‌نوشت:

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ بخش نخست، تهران، ۱۳۵۳، ص ۵۹۲.
۲. همان، ص ۶۱۰.
۳. ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغول، ص ۱۰۱؛ تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۷۲.
۴. خزائلی، محمد، شرح گلستان، ص ۵۷.
۵. فروغی، کلیات سعدی، ص ۴.
۶. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات، ص ۵۸۹ و بعد.
۷. جان بویل، راهنمای کتاب، ج ۱۸، ص ۷۸۵ و بعد.
۸. ادبستان، شماره ۱، «سعدی استاد شعر عاشقانه»، ص ۴۸.
۹. مؤید شیرازی، جعفر، شعرهای عربی سعدی، شیراز، ۱۳۷۲، ص ۱۴.
۱۰. همان صص ۱۵ و ۱۶.
۱۱. گوهر، شماره ۲، «مقام سعدی در شعر تازی»، دکتر مؤید شیرازی، سال ۱۳۵۳.